وحدت در سیره میرزای بزرگ شیرازی (ره)

عبدالرحیم اباذری

میرزای شیرازی مرجع بزرگ شیعیان در سال های پایانی سده سیزدهم و دهه نخست سده چهاردهم، دروس حوزوی را در زادگاه خود شیراز آغاز کرد و برای ادامه تحصیل، ره سپار اصفهان و سپس نجف اشرف شد. پس از درگذشت شیخ انصاری مرجعیت شیعیان جهان به میرزای شیرازی رسید و ایشان، شاگردان بسیاری را در نجف و سامرا تربیت کردند. فتوای تاریخی میرزای شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو، شکست سنگینی را برای استعمار انگلیس در کشورهای اسلامی رقم زد. یکی از چیزهایی که میرزای شیرازی را در میان مراجع تقلید زمان خود برجسته می کند، فعالیت های تقریبی ایشان است. میرزای شیرازی در راستای وحدت و تعامل سازنده بین شیعه و سنی، از نجف به سامرا مهاجرت کرد که بیشتر ساکنان آن اهل سنّت بودند. ایشان برای جلوگیری از اختلاف میان مسلمانان، بارها در برابر شیطنت تفرقه افکنان ایستاد و حتی از خون فرزند خود گذشت و هرگز به دشمن مشترک شیعه و سنی، فرصت سوءاستفاده از وضعیت موجود را نداد. این نوشتار، به بیان اندیشه و فعالیت های ایشان در راستای وحدت شیعه و سنی و سیره عملی ایشان در برخورد با مردم و علمای اهل سنّت و برخی تفرقه افکنان می پردازد.

علت هجرت به سامراء

درباره علت هجرت میرزا به سامراء دلایل مختلفی را گفته اند. یکی از دلایل مهم این هجرت، رفع خصومت و ایجاد اتحاد و همبستگی و دوستی و محبت میان شیعیان و برادران اهل سنت در این شهر بوده است. پیش از این هجرت تاریخی، کینه، کدورت و دشمنی در بین ساکنان مسلمان سامراء به شکل های تأسف باری ادامه داشت و روزبه روز هم آتش آن شعله ورتر می شد. میرزای شیرازی به عنوان یک مرجع دینی و رهبر سیاسی هرگز نمی توانست شاهد این رویداد تلخ و غم انگیز باشد. او از بدو ورود به شهر سامراء فعالیت های وحدت آفرین خویش را آغاز کرد. ایشان ارتباط با علما و مردم سنی مذهب را سرلوحه برنامه های خود قرار داد. ازجمله اقدامات ستودنی وی این بود که به طلاب و علمای اهل سنت مانند طلاب و علمای شیعه شهریه پرداخت کرد و در ساخت مدرسه و حوزه علمیه، آنها را بسیار یاری کرد، و نیازمندان و مستمندان آنها را نیز مورد تفقد و کمک مالی قرار داد. [1] این برخوردهای بزرگوارانه تاثیر

عمیقی در رفع سوءتفاهم و بدبینی میان پیروان دو مذهب گذاشت و آنها را به کنار هم و برای هم بودن هدایت کرد و درعین حال موقعیت سیاسی، اجتماعی و دینی میرزای شیرازی را در میان شیعه و سنی به گونه شگفت آوری ارتقا بخشید.

شیطنت دشمنان و هوشیاری میرزا

دشمنان اسلام و برخی از حسودان که شاهد انسجام مسلمانان و استحکام رهبری میرزای شیرازی در سامراء بودند، نتوانستند این واقعیت را تحمل کنند و به فکر شیطنت ها و دسیسه ها علیه ایشان افتادند. روزی که میرزا در حوزه درس خویش با حضور شاگردان بسیارش مشغول تدریس بود، پیرمرد سنی را تحریک کردند تا در این جمع حاضر شود و به مرجع دینی شیعیان اهانت و هتاکی کند و بعد ایشان را تهدید نماید تا از سامراء خارج شود و به نجف بازگردد. میرزای شیرازی در مقابل این هتاکی، با متانت و بزرگواری از برخورد شاگردان و اطرافیان با آن مرد سنی مذهب مانع شد و فقط به این جمله بسنده می کند که «انّ َ ا َ کاف عبده» خداوند بنده اش را کفایت می کند.

این رفتار کریمانه میرزای شیرازی تأثیر بسیار مثبتی به دنبال داشت و احساسات بسیاری از برادران اهل سنت را علیه آن پیرمرد تحریک کرد و آنها از رفتار و کردار ناپسند او اعلان انزجار کرده و او را توبیخ نمودند و بدین وسیله نقشه و ترفند حسودان و دشمنان نقش بر آب شد.

جالب است که فردای آن روز، پیرمرد گرفتار دل درد شدیدی شده و به بیمارستان منتقل می شود، اما تلاش پزشکان بی ثمر می ماند و با همان درد از دنیا می رود. وقتی این خبر به میرزای شیرازی می رسد، ایشان بی درنگ دو فرزندش که از علمای آن روز بودند را به منزل آن پیرمرد می فرستد تا از خانواده آنها دل جویی کنند و در مراسم تشییع، تدفین و ترحیم حضور داشته باشند. همه این برخوردهای حکیمانه در تحکیم روابط میان شیعیان و اهل سنت در سامراء تأثیر به سزائی داشت و بر نفوذ و موقعیت والای میرزای شیرازی می افزود. [2]

گذشت و بزرگواری میرزا

آیت ا سید رضی شیرازی از نوادگان میرزا که در تهران ساکن است و از شخصیت های برجسته به شمار می آید، می گوید: از مرحوم میر سید حسین فشارکی، برادرزاده سید محمد فشارکی، در ایام جوانی در مشهد شنیدم که فرمود: در سامراء میان طلبه شیعه و بقالی که از اهل سنت بود، نزاعی درگرفت. این نزاع کم

کم گسترش یافت، به طوری که عده ای از برادران اهل سنت تحریک شدند و خانه میرزا را سنگسار کردند. از سوی دیگر، عشایر منطقه که شیعه بودند، از قضیه باخبر شدند و نزد میرزا آمدند و از محضر ایشان اجازه خواستند تا آنهایی را که نسبت به ایشان بی ادبی کرده اند، به سزای اعمالشان برسانند، اما مرحوم میرزای شیرازی درخواست آنان را نمی پذیرد. پس از مدتی مسئله رنگ سیاسی به خود می گیرد و ایادی روس و انگلیس وارد میدان می شوند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند. سفیران روس و انگلیس از بغداد به سامراء می آیند تا با میرزا دیدار کنند و از وی در این ماجرا حمایت نمایند، اما میرزا آنان را نمی پذیرد.

در این هنگام والی دولت عثمانی در بغداد و نماینده سلطان عبدالحمید، وقتی از این جریان باخبر می شود، خوشحال شده و به سامراء می آید و اجازه ملاقات می گیرد. مرحوم میرزای شیرازی به وی اجازه ورود می دهد. او به فقیه سامراء عرض می کند: اجازه بدهید این متجاثرین را تنبیه کنیم. میرزا می فرماید: اینان فرزندان ما هستند که با هم نزاع کرده اند؛ خودمان آن را حل خواهیم کرد. والی عثمانی مستقر در بغداد، از میرزا تشکر می کند و پس از بازگشت به بغداد ماجرا را به سلطان عبدالحمید گزارش می کند. سلطان عبدالحمید به میرزا تلگراف می زند و پس از تشکر می نویسد: به خاطر این اسائه ادبی که به حضرت عالی شده، هر دستوری بدهید، در حق متجاثرین اجرا می کنیم. میرزا در جواب می نویسد: ما آنان را عفو کردیم.

مرحوم میرزا با این برخورد کریمانه، چنان در میان اهل سنت ایجاد الفت و محبت کرده بود که عمویم مرحوم آقا میرزا حسن می گفت: تا همین اواخر پیرمردهای اهل سنت سامراء که آن واقعه را به یاد داشتند، می گفتند: «نحن الطلقاء» یعنی ما آزاده شده میرزا هستیم؛ زیرا میرزا هر کاری که می خواست می توانست در حق ما انجام دهد، ولی ما را مورد عفو قرار داد. [3]

فرصت ندادن به دشمن مشترک

در عصر مرجعیت میرزای شیرازی، میان دولت عثمانی و دولت انگلستان رقابت و دشمنی آشکاری وجود داشت و هر کدام به نفع خود از فرصت ها بهره می گرفتند. در این میان، فقیه سامراء با درایت و مدیریت ستودنی اش هرگز اجازه فرصت طلبی به دولت انگلیس علیه دولت عثمانی را نمی داد؛ اگرچه از خود دولتمردان عثمانی هم چندان دلِ خوشی نداشت.

در سال 1311 قمری حسن پاشا والی دولت عثمانی در بغداد خواست که به دیدار میرزا شرفیاب گردد، اما

میرزا به دلایلی اعتنا نکرد و اجازه ملاقات نداد. این برخورد، حقد و کینه حسن پاشا را شعله ور ساخت و او عده ای از اهل سنت را علیه شیعیان تحریک کرد و با این درگیری ها فتنه ای برپا شد که دامنه آن به شهر بغداد رسید؛ به گونه ای که شیعیان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و شکایت طلاب و علما نیز به جایی نمی رسید.

در این میان، سفیر انگلستان خواست که از فرصت استفاده کند. او که به طرفداری از شیعیان تظاهر می کرد، از بغداد به سامراء آمد و از میرزا درخواست ملاقات نمود. اما فقیه سامراء به وی اجازه دیدار نداد و او به همراه همراهانش سرشکسته به بغداد بازگشت. پس از این ماجرا ایادی دولت عثمانی نیز چون چنین دیدند، کوتاه آمدند و امنیت دوباره به سامراء بازگشت و تیزهوشی و درایت میرزا به ثمر رسید. [4]

قربانی فرزند در راه وحدت

در فتنه دیگری که دشمنان اسلام ساختند، گروهی از اهل سنت سامراء تحریک شدند و به منزل فرزند میرزای شیرازی، به نام میرزا محمد شیرازی ریختند و او را به شدت مضروب کردند و مقدار زیادی وجوه شرعی، خمس و زکات را که در خانه ایشان بود، به غارت بردند. شدت جراحات به قدری عمیق بود که میرزا محمد چند روز بعد درگذشت و میرزا در مرگ پسرش عزادار شد. فقیه بزرگ سامراء که فتوای تحریم تنباکو یش دنیا را تکان داد و با یک اشاره اش می توانست بغداد را تسخیر کند، اما تنها برای مصالح مسلمین و تداوم وحدت و محبت و همزیستی میان مسلمانان، در این فتنه لب فروبست و کوچک ترین واکنشی نشان نداد.

در این ماجرا نیز ایادی دولت استعمارگر انگلیس به تکاپو افتادند تا حادثه را به نفع دولت متبوع خود رقم بزنند. به همین منظور تعدادی به سامراء آمدند و به خدمت میرزا رسیدند و از وی خواستند تا در این باره اقدام مقتضی انجام داده و دستوراتی دهد، اما میرزا به شدت آنان را از خود راند و فرمود: «می خواهم خوب بفهمید که شما حق ندارید در هیچ یک از امور مربوط به مسلمانان و اتفاقات سرزمین ما دخالت کنید. این یک ماجرای معمولی است که میان دو برادر مسلمان رخ داده و به دیگران ربطی ندارد. » آنها چون نقشه های شان را نقش بر آب دیدند، خوار و سرشکسته از محضر میرزا خارج شدند. [5]

قبول شهادت اهل سنت

میرزای شیرازی گاهی بعدازظهرها به کنار شط دجله می رفت و در آن جا اندکی استراحت می کرد و نزدیک غروب بازمی گشت. روزی مصادف با آخر ماه مبارک رمضان هنگام بازگشت خبر آوردند که از شیعیان هنوز کسی ماه را ندیده است، ولی اهل سنت ادعا می کنند که ماه را دیده اند. ایشان دستور می دهند آن شهود از اهل سنت که هلال را رؤیت کرده اند برای شهادت بیاورند. چند نفر که ماه را دیده بودند، به حضور ایشان می رسند. پس از اثبات وثاقت، آنان به رؤیت هلال ماه شوال شهادت می دهند و آن فقیه بزرگ شهادت آنها را پذیرفته و حکم به رؤیت هلال می دهند که این حکم موجب جلب توجه و خرسندی برادران اهل سنت می شود و تأثیر شگرفی در بهبود روابط شیعه و سنی در سامراء و سایر شهرهای عراق می گذارد.

نقل است پس از این جلسه، فرزندش آقا میرزا علی آقا از پدر می پرسد: آیا مبنای شما در باب قبول شهادت تغییر یافته است؟ چون شما معتقد بودید که شاهد باید شیعه دوازده امامی باشد. میرزای شیرازی می فرماید: «نه، خودم کنار شط ماه را دیده بودم، اما خواستم با این عمل، دل آنان را به دست بیاورم و تحبیب قلوب کنم». [6]

فقیه تیزهوش سامراء در این عرصه، با سیاست ستودنی خویش رابطه میان اخلاق و فقه را به خوبی ترسیم کرد؛ چرا که می توانست بدون قبول شهادت از اهل سنت و تنها با تکیه بر رؤیتِ خویش، همین حکم را صادر کند؛ اما اخلاق تقریبی وی این امکان را به ایشان داد که با یک تیر دو نشان بزند: هم طبق مبنای فقهی خویش حکم صادر کرد و هم در کنار آن، تحبیب قلوب بخش مهمی از جامعه را نیز به مرحله عمل نشاند و این گونه اخلاق و فقه را با هم هماهنگ کرد.

مقابله با تفرقه افکنان

فقیه سامراء به حق منادی وحدت و یکپارچگی امت اسلامی بود و هر صدای تفرقه انگیز و توهین آمیز را صدای دشمنان و نامحرمان می دانست. در قاموس تقریبی میرزای بزرگ، حتی یک صدای ضعیف که آهنگ تفرقه داشت هم که برای امت اسلامی، آزاردهنده و زیان آور بود، قابل قبول نبود. حضرت آیت ا سید موسی شبیری زنجانی در این باره نقل می کند: حاج آقا رضا از حاج انصاری مرحوم، واعظ معروف و ایشان از آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل می کرد که در اواخر که ریاست میرزا خیلی بالا گرفته بود، دسترسی به ایشان مشکل بود؛ چون مراجعه زیاد بود. خوب سنشان هم بالا بود؛ گرفتاری هم زیاد؛ لذا برای این که خیلی ها علاقه داشتند میرزا را ملاقات کنند، هر چند روزی یک مرتبه، بار عام می داد که اشخاص بتوانند بیایند و میرزا را زیارت کنند. در یکی از این بار عام ها که اشخاص می آمدند برای زیارت، می بینند که نظر میرزا به شخص معینی معطوف است. هرچند اشخاص جلو می آیند و بعد از دست بوسی میرزا

می روند، باز هم توجه میرزا به همین شخص و همان نقطه است؛ تا این که بالأخره نوبت به آن شخص مورد نظر می رسد. او پیش می آید و دست میرزا را می بوسد. میرزا از او می پرسد: اهل کجایی؟ می گوید: اهل کربلا. می پرسد: برای چه این جا آمده ای؟ می گوید: برای تحصیل. میرزا می گوید: من به شما حکم می کنم که همین حالا مراجعت کنید به کربلا و شهریه و حقوقی هم که در این جا به طلبه ها داده می شود، در کربلا به شما داده می شود، و همین حالا برگردید.

میرزا نوکرش را صدا می زند و به او می گوید: قطار کی حرکت می کند؟ می گوید: نیم ساعت دیگر. می فرماید این آقا را الآن ببرید پای قطار و آن جا باشید تا ایشان مشرف بشوند کربلا و بعد مراجعه کنید. نیم ساعت یا یک ساعت بعد میرزا مرتب می پرسد: خادم نیامد؟ و همین طور منتظر بوده و دقیقه شماری می کرده که خادم برگردد. بالأخره خادم برمی گردد. میرزا می گوید: او را راه انداختی؟ می گوید: بله. می گوید: خودت آن جا بودی موقع حرکت قطار؟ می گوید: بله. می گوید: قطعی شد حرکتش؟ می گوید: بله. میرزا خیلی استنطاق می کند تا قطعی شود که آن شخص به کربلا برگشته است.

بعدها ً بعضی از اصحاب ایشان می پرسند: چرا این شخص را با این اهتمام به کربلا بازگرداندید؟ میرزا می فرماید: «از خصوصیات قیافه این شخص فهمیدم که اگر او در این جا بماند، کار دست ما می دهد و از آن لعن های کذایی می خواند و ما که زحمت کشیدیم اختلاف بین شیعه و سنی را به زحمت حل کردیم، او با یک عملش ممکن است این زحمات را از بین ببرد. یک لعن در حرم بخواند و تمام این زحمات به هدر برود. [7]

جلوگیری از اختلاف در افغانستان

از جمله اقدامات مهم وحدت گرایانه میرزا، جلوگیری از گسترش آتش فتنه و اختلاف میان مسلمانان شیعه و سنی در افغانستان بود. در آن روزگار، یکی از ایادی وابسته به دولت انگلستان به نام «عبدالرحمن محمد زائی» می کوشید با کارهای نسنجیده و حرف های تفرقه انگیز سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» انگلستان را در افغانستان پیاده کند؛ چنان که اختلاف و کینه میان مسلمانان شیعه و سنی، این کشور را به اوج انفجار رسانده بود و حتی منجر به کشت و کشتار وسیعی شد. او که حاکم و دست نشانده انگلستان در افغانستان بود، در یک کشتار دسته جمعی آن قدر از شیعیان این کشور را به شهادت رساند که از سرهای آنان تپه ای درست کرد که بعدها در میان مردم به تپه سرها و «کله منار» شهرت یافت.

میرزای شیرازی در برابر جنایت های این حاکم ظالم به اعتراض برخاست و تلگرام شدیداللحنی به ملکه

انگلستان فرستاد و در آن خواستار قطع دست این انسان نابکار شد. بی درنگ اعتراض میرزا مؤثر افتاد و عبدالرحمن مجبور به عقب نشینی گردید و امنیت و آرامش به کشور افغانستان بازگشت. [8]

میراث فکری میرزا

پس از رحلت میرزای شیرازی شاگردان ایشان سیره تقریبی فقیه سامراء را ادامه دادند. وقتی آیت ا سید محمد کاظم یزدی و سپس آیت ا شیخ محمدتقی شیرازی به مرجعیت رسیدند، همین شیوه استاد را دنبال کردند.

همه می دانند که اکثریت ساکنین شهر سامراء را اهل سنت تشکیل می دادند و شیعیان در این شهر در اقلیت بودند. به همین سبب حتی تولیت حرمین عسکریین (ع) در اختیار برادران اهل سنت بود. در اوج قدرت و مرجعیت میرزای شیرازی در سامراء وضع به همین صورت بود و این فقیه بزرگ هرگز نخواست تولیت را به شیعیان بسپارد.

پس از رحلت میرزای شیرازی که سرزمین عراق و عتبات عالیات توسط قوای انگلیس اشغال شد و در پی آن، انقلاب عشرین 1920 رخ داد، ایادی انگلیس از اتحاد شیعه و سنی در عراق به شدت در هراس و اضراب بودند؛ لذا در صدد اختلاف افکندن میان شیعه و سنی بودند تا بتوانند به راحتی بر عراق حکومت کنند. در رحلت آیت ا سید محمد کاظم یزدی، سرهنگ هاول (معاون ویلسون، حاکم انگلیسی عراق) نامه تسلیتی به آیت ا شیخ محمدتقی شیرازی می نویسد و در آن با عبارت های شیطنت آمیز، خود را شریک این مصیبت معرفی می کند. چند روز بعد خود ویلسون به حضور آیت ا می آید و چون به زبان فارسی تسلط داشت، بدون واسطه وارد گفت وگو با مرجع جهان تشیع می شود. او در همان ابتدا از آیت ا خواست تا برای کلیدداری و تولیت حرمین شریفین عسکریین یک نفر از خود شیعیان معرفی کند تا وی متولی سنی مذهب را از حرم بردارد و او را به جای وی بگمارد. اما مرجع تقلید شیعیان که از طینت و ترفند آنان به خوبی آگاه بود، در پاسخ فرمود: «کلیددار حرم فرد بسیار خوبی است و من موافق عزل او نیستم.» در این هنگام ویلسون چون تیرش به سنگ خورد، مجبور شد موضوع صحبت را عوض کند. [9]

[1] به نقل از آیت ا سید رضی شیرازی، نوه میرزای شیرازی، سایت تاریخ ایرانی..

[2] سید محمود مدنی، میرزای شیرای، احیاگر قدرت فتوا، ص 88..

[3] مجله حوزه، شماره 50 و 51، یادواره یکصدمین سال درگذشت میرزای شیرازی، ص 36..

[4] معارف الرجال، ج 2، ص 235، پاورقی..

[5] مجله حوزه، همان، ص 139..

[6] همان، ص 36..

[7] سید موسی شبیری زنجانی، جرعه ای از دریا، ج 1، ص 119..

[8] مؤسسه امام هادی، اتحاد و انسجام، قم، پیام امام هادی، 1386 ف ص 261..

[9] نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق، ص 26..

منبع: مجله فرهنگ زیارت، پاییز 1394 شماره 25-24